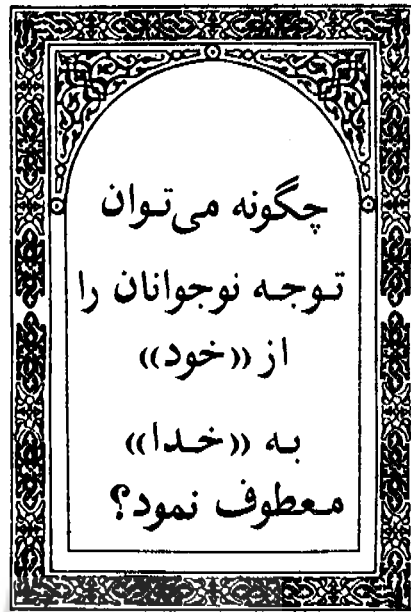


مطرح گردیده است وقتی قرآن میفرماید: **أَلَيْسَ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** منظور از علما با سوادان صرف نیستند بلکه در اینجا اهل نور و اهل قلب مراد است. و یا هنگامیکه میفرماید: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ** در اینجا نیز منظور با سوادها نیستند بلکه عالم در قرآن به کسی اطلاق میشود که نور را برای خودش حفظ کرده باشد. و جاهل هم به کسی گفته می شود که مغلوب تاریکی و نفسانیات خود شده باشد.

برای بیان معنای جهل در قرآن به آیه ای از آن اشاره می نمائیم. قرآن میفرماید که یوسف سلام الله علیه فرمود: **رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ** وَاللَّاتَّصْرِيفَ عَنِّي كَيْدَ هُنَّ أَصْأَبُ السَّيْئَةِ وَأَكْثَرُ مِنَ الْجَاهِلِينَ^۱ یعنی ای خدا برای من رنج زندان خوشتر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا مینمایند، بارها اگر تو حيلة اینان را به لطف و عنایت خود از من دفع فرمائی به آنها میل کرده و از اهل جهل و شقاوت گردم. یعنی فریفته زنها می شوم و از جاهلین میگردم.

یا خداوند، هنگامیکه این خطر برای حضرت نوح پدیدار میگردد که بخاطر تعلق به فرزندش چیزی را از خدا انتظار داشته و از او سؤال مینماید و میفرماید **«إِنَّ ابْنِي مِن أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْعَاكِمِينَ»**^۲ یعنی بار پروردگارا فرزند من اهل بیت من است که وعده لطف به آنها دادی و وعده عذاب توهم حتمی است و توقادرتترین حکمفرمایان هستی. و بدین ترتیب حضرت نوح انتظار نجات فرزند



حجت الاسلام والمسلمین حائری شیرازی

اذهان گردیده است. قرآن کریم با این اصطلاح بحث نمی کند و ما در قرآن و احادیث مسئله عقل و نفس را کم می بینیم در حالیکه چنین اصطلاحاتی را اخلاقیون و فلاسفه زیاد بکار برده اند کتاب اصول کافی بابی بنام عقل و جهل دارد. که همین انتخاب واژه مناسب ما را در نحوه برخورد به قضیه و نگرشی درست به آن یاری مینماید.

قرآن از تعبیر نور و ظلمت استفاده نموده و کلمات جهل و عقل و علم را بکار برده است. و یکی از مسائل قابل توجه اینست که جهل در قرآن به معنای بیسوادی نیست و بلکه علم هم به معنای سواد نمی باشد.

علم به معنی نور، و جهل به معنی ظلمت همان چیز است که در اصطلاح اخلاقیون و فلاسفه بعنوان عقل و نفس

موضوع مطروحه ای که باید به بحث پیرامون آن بپردازیم اینست که «چگونه اطفال و نوجوانان را از قطب خود به سوی خدا بکشیم» برای توفیق در دستیابی به این هدف متعالی لازم است که موضوع خود و خدا را روشن ببینیم. بهمین جهت در این قسمت ضغری و اصل موضوع و تعریف قضیه را مطرح می نمایم.

بحث عقل و نفس در اصطلاح فلاسفه و یا بحث عقل و جهل در اصطلاح اخبار و آیات چگونه مطرح شده است؟ غرض آنها بیان دو بخش وجودی انسان است؛ بخشی بنام عقل و یا قلب و یا لب و بخش دیگر بنام نفس و یا جهل و امثال اینگونه تعبیرات را شامل میگردد.

اصطلاح عقل و نفس باعث پیدایش دو بخش وجودی انسان در

خویش را دارد. ولی خدایتعالی خطاب به او میفرماید: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّسى أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** یعنی او (فرزند تو) هرگز اهل تونست و او عمل غیر صالح است پس تقاضای امریکه بدان علم نداری منما و در آخر کلام تهدید است و میفرماید من بتو موعظه می کنم که مبدا جاهل شوی.

در اینجا نیز جاهل به معنی فرد بی سواد نیست بلکه منظور اینست که تعلق به فرزند ترا نگیرد. و مشغولت نسازد زیرا حضرت نوح در خواست و سؤال نمود که وعده تو حق است و تو هم فرمودی که اهلت را نجات خواهم داد، اما پسر من هم اهل من است. و خدا میفرماید او اهل تونست.

در اینجا سؤال به معنی مسألت میباشد. و مراد همان مسألت است که مخلوق بایستی از خالق بنماید و این سؤال به معنی توضیح خواستن است. و اما اینکه گفته شده است **فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** ممکن است بگوئید کسی که علم ندارد باید سؤال کند تا علم را به او یاد دهند و کسی که نمی داند باید بپرسد. در حالیکه اینجا مراد آن ندانستن و پرسیدن نیست و خداوند میداند که به چه نحو پاسخ گوید. مراد خداوند این است وقتی خواستی از من چیزی بپرسی و سؤال کنی اول بدان و بعد سؤال کن یعنی هنگام صحبت با من از روی بصیرت سخن بگو. وقتی چیزی خواستی اول ببین من آنرا می پسندم یا نه و تو اول پسند مرا در نظر بگیر و بعد از من درخواست نما. در امری که یقین نداری چیزی از من مپرس.

و لذا ما در دعاهایمان امری را که یقین نداریم صلاحمان در آنست نباید از او درخواست نمائیم و لذا حتی دعای ما و عبادات ما باید کلمه به کلمه از خدا برسد، تا با کلام خودش صحبت کنیم.

وقتی که میفرماید **اننى اعظک ان تکون من الجاهلین** یعنی جاهل کسی است که چیزی از من می خواهد ولی نمیداند. و همه اینها بر میگردد به اینکه انسان بر جنبه تعلق خود فائق آید و بر آن حاکم گردد.

پس این مسئله خود و خدا را با آن تعبیری که قرآن کرده و بهترین شیوه تعبیر است توضیح می دهیم. و آن تعبیری است که به نور و ظلمت شده است.

نخست برای روشن شدن اصل- موضوع، توضیحی ضروری بنظر میرسد و آنگاه به چگونگی انتقال از خود به خدا می پردازیم.

در آیه **«إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِى الْأَلْبَابِ»** انسان را تشویق به تدبیر در اختلاف لیل و نهار نموده است. این اختلاف لیل و نهار می تواند مسئله خود و خدا را توضیح دهد. در این زمین شب و روز پدید میآید. آیا علت این تاریکی، خورشید است یا باعث تاریکی و پدید آمدن شب، سایه همین زمین می باشد؟ طبیعاً تاریکی و شب زمین از خود آن ناشی میشود یعنی خود زمین، حجاب خود میگردد. (و تو خود حجاب خودی).

بسیاری از چیزهاییکه بنا بود با تفکر و تدبیر بسیار به آن برسیم خدای تعالی مجسم کرده و این امور متجسم را برای ما خیلی روشن نموده و از آن

همانگونه که ظلمت زمین از

خود اوست و نورش از خورشید.

من نیز خود حجاب خویش

هستم و نور من از دیگری است.

میتوان بهترین درسهای معرفت را آموخت ولی ما باید نحوه استفاده از آنها را یاد بگیریم. و با این سخنان و بیانات الهی آشنا گردیم. قرآن هم میفرماید **«قَالُوا لِمَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَعْلَمًا قَالُوا أَنزَلْنَا اللَّهُ الَّذِى أَنْزَلَ كِتَابَ شِىءٍ»** دشمنان خدا در قیامت به پوستشان و اعضای بدنشان میگویند چرا بر علیه ما شهادت دادید؟ می گویند ما را به نطق آورد آنکسی که همه چیز را به نطق آورد. یعنی اشیاء بهمان چیزی که هر چیز نطق می کند. در قیامت نطق می کنند و ما در دنیا آن نطق را متوجه نیستیم و در آخرت، آن نطق برای ما مجسم می شود. یعنی با هویتشان نطق می کنند و قرآن میفرماید **«أَنْتَلِقُ كِتَابَ شِىءٍ»** یعنی همه چیز ناطق است، زمین ناطق است و با ما سخن می گوید و بسا می گوید که ببین ظلمت من در خود من است، من در سایه خودم قرار میگیرم و من شب هنگام، خود حجاب خویش میگردم و ظلمت من از خودم میباشد. نور من از دیگری است و از خودم نیست بلکه از خورشید است.

بخودش خوشبین می شود.» یعنی حسنه را از خودش میداند و عجب پیدا می کند و در نتیجه این عجب، از من دور میشود. اما وقتی که من خواب را بر او مسلط کردم و عبادت او فوت شد او از خود منزجر می شود و به من نزدیک می شود. در اینجا مطلب خود و خدا روشن می شود یعنی او در نتیجه موفق نشدن به نماز، به خدا نزدیک می شود و از خود دور میگردد و در صورت توفیق به خواندن نماز، چون حسنه را از خود میداند، بخود نزدیک می شود و از خدا دور میگردد.

سعدی بسیاری از مطالبی را که مطرح کرده از احادیث گرفته ولی بشرط اینکه درست مورد تعبیر و تفسیر قرار گیرد. در اینجا به مناسبت مطالب فوق به شعری از او اشاره مینمائیم:

گنه کاراندیشناک از خدای
به از پارسای عبادت نمای

به نزدیک من شبروراه زن

به از فاسق پارسا پیرهن

پس برای کندن فرد از قطب خود، یک مسئله مهم اینست که خوبی را از خود نداند و از خدا بداند که امر مشکلی است در دعای مکارم الاخلاق هم در این باب داریم که «وَعْبِدْنِي وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَأَجْرُ لِلنَّاسِ عَلَيَّ يَدِي الْخَيْرُ وَلَا تَمْحَقُهُ بِالْمَنْ» یعنی خدایا مرا موفق به عبادت کن ولی عبادتم با عجب فاسد نشود و بدستم خیر و خدمتی برای مردم انجام بگیرد اما با منت گذاشتن، آن خیر ضایع نشود. در قرآن هم آمده است که «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالَّذِي كَانَتِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۶ یعنی ای مردم، صدقه و خیر و

حسنت، سیئات است زیرا حسنه ای نیست که از ما سر بزند و ما آن حسنه را از خود ندانیم. و چون این حسنت را از خودمان میدانیم به بدترین سیئات مبتلا می شویم و دلیل اینک ما همینطور متوقف شده ایم و نتوانستیم آن رشد و سیری که باید طی نمائیم و بهیمائیم اینست که حسنت را از خودمان میدانیم. در حالیکه رکن حسنه اینست که حسنه را از خودت ندانی، و اگر از خودت دانستی همان حسنه، سینه می شود. یعنی حسنه عمل تبدیل به سینه اعتقادی میشود که امر بدتری میباشد.

مرحوم شیخ بهانی در اربعین خویش که با ذوق و تسلط خود، چهل حدیث ممتاز را جمع آوری نموده و بهمین دلیل، نام آن مجموعه را اربعین نهاده است حدیثی را نقل می کند که خداوند متعال در آن حدیث قدسی میفرماید که «بعضی بندگان من هستند که دلشان می خواهد شب را برخیزند و با من مناجات کنند و نماز بخوانند ولی خواب برایشان غالب می شود، و من خودم خواب را به آنها غالب می کنم و من بصیرم به احوال آن بنده و بر خلاف انتظار او که دلش می خواهد برخیزد من خوابش را سنگین می کنم چون او را می شناسم که اگر موفق شود که نماز بخواند

انسان وقتی این مطلب را در زمین ببیند به این آیه میرسید که «مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيْتَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا أُصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ» یعنی هر بدی بتو میرسد از خود تو است. در اینجا قرآن، کلمه نفس را بر اساس خودیت انسان بکار برده است. همانطور که درباره زمین میگوید که هر چه تاریکی به آن برسد از خود اوست و نور او از خورشید درباره انسان نیز میفرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ» هر خوبی که بتو میرسد از خود تو نیست، همه از خداست. گاهی ممکن است انسان بگوید که من یا مختار هستم و یا مجبور، اگر مختارم پس حسنه و سینه من به خود من بر میگردد. و اگر مجبور باشم در این حالت حسنه و سینه من بخدا باز میگردد. آیه میفرماید که خیر، در حالیکه حسنه تو بخدا بر میگردد سینه تو بخودت باز گشت مینماید.

اعتراف به این امر، بسیار مشکل است که انسان حسنت خود را از خدا بداند و یکی از علل ضعف توفیق انسان در راه خیر، همین امر می باشد که انسان، حسنه را از خودش میداند و در این صورت، توفیق از وی سلب میگردد. صادر شدن حسنه از خود انسان خوبست اما اگر حسنه را انسان از خودش بداند، این از بزرگترین سیئات می باشد. در متن بسیاری از

کمک‌هایتان را بوسیله منت و اذیت ضایع نکنید. مثل کسی که مال خودش را بخاطر تظاهر و ریا خرج می‌کند و ایمان به خدا و قیامت ندارد. پس محور ربه خدا آوردن اینست که انسان خوبیهایش را به خودش نسبت ندهد، بنابراین در باب خود و عقل و یا عقل و جهل می‌شود چنین گفت که: وقتی انسان با انگیزه حفظ خود و رشد خود و یا علم خود، عملی انجام میدهد این مثلش مثل زمین است که خودش برای خود حجاب و حائل شده و جلوی نور خورشید را گرفته است.

یعنی کارهایی را که ما برای خودمان و یا شهرتمان و یا برای جهات دنیایی مان انجام میدهیم در اینجاها و در این حالتها چرخیده‌ام و بخدا پشت کرده و به خود رو کرده‌ایم همچون زمین که با پشت کردن بخورشید دارای شب و ظلمت می‌شود و اینکه در قرآن آمده است که «بخرجهم من الظلمات الی النور» بیانگر این است که ظلمت انسان از چرخش اوست. این سیر و سلوک به سوی خداوند نه به معنای سیر حرکتی است بلکه سیر گردشی است یعنی از این حالت ربه خود و پشت بخدا برگردد و به حالت ربه خدا و پشت بسخود درآید و انسان می‌تواند بچرخد. انبیاء برای چه آمده‌اند؟ آنها برای چرخاندن و برگرداندن ما آمده‌اند. ولذا می‌بینیم انسان در یک گردش نجات و در گردش دیگر هلاک می‌شود برای نجات و یا فساد زمان نمی‌خواهد. ما می‌بینیم افرادی طی ۵۰ یا ۶۰ سال در فساد بوده‌اند ولی ظرف بیست دقیقه اهل نجات شدند. همه ساحرهای که

محور ربه خدا آوردن اینست

که انسان خوبیهایش را به

خودش نسبت ندهد.

برای فرعون کار میکردند و شما اینها را از اولیاء الله میدانید، فقط بیست دقیقه از زندگی اشان روشن است و بقیه عمر را در فسق و فجور بودند و در روایت هم داریم که «وکانوا یا کلون رزقه و یعدون غیره» یعنی ساحران رزق خدا را می‌خوردند و عبادت غیر خدا را می‌کردند. اما اینها در یک لحظه عوض شدند و چرخیدند، و کار موسی را که دیدند روی خودشان و تمام متعلقاتشان پا گذاشتند و ایمان آوردند و گفتند «آمنّا برب العالمین رب موسی و هارون» و این چرخش است و در اظهار ایمان نمی‌خواستند که از طریق فرعون چیزی عاید آنها شود. این سخنان را برای آن گفتند که درکشان را مخفی نکنند و اینها اهل نار و آتش نیستند زیرا این کار را از روی ایمان کردند. ولذا در روایت داریم که «لن یدخل النار من کان فی قلبه حبه خردل من الایمان». یعنی وارد آتش نخواهد شد کسی که به اندازه وزن یک خردل، ایمان داشته باشد. یک خردل ایمان در ساحران بود و همان یک خردل نگذاشت که یک خردل انکار در وجودشان باشد. همان یک خردل کار میکند و دست

انسان را میگیرد و از تاریکیها بیرون می‌آورد. یعنی با همان یک خردل ایمان و انصافی که آنها داشتند حرف حق را زدند و ایستادگی و استقامت کردند و دیگریک خردل کبر و انکار در وجودشان نبود؛ زیرا که ایندو نقیض یکدیگرند.

در روایت دیگری داریم که «لن یدخل الجنة من کان فی قلبه حبه خردل من الکبر» و یا در روایتی در باب معنای کبر آمده است که «الکبر هو انکار الحق» و راوی در اینجا سؤال می‌کند که هنگامی که ما لباس نو می‌پوشیم حالتی در ما پدید می‌آید که آیا این حالت نیز در این مقوله می‌باشد؟ فرمود: خیر این کبر آن کبر نیست بلکه «انما الکبر انکار الحق انما الایمان الاعتراف بالحق» و گاه یک بی انصافی و تعصب و اندکی ترجیح دادن دوستان خود باعث محرومیت انسان از بهشت میگردد. ولذا روایت آمده است که «لن یدخل الجنة من کان فی قلبه حبه خردل من العصبیه» یعنی هرگز داخل بهشت نمی‌شود کسی که در قلب او به اندازه خردلی عصبیت وجود داشته باشد. «یعنی اگر ما بگوئیم چون این دوست من است من باید فعل بد او را نیز توجیه کنم و یا اینکه فعل خوب دیگری را که در خط ما نیست بدجلوه دهم؛ همین‌ها است که انسان را محروم مینماید. یعنی ما باید خود و خدا را در این جهات بشناسیم و در این مواقع موضع حق و بدور از عصبیت را حفظ نمائیم.

بعضی‌ها فقط انجام گناهان بزرگ مانند زنا و امثالهم را مظهر توجه به خود قلمداد می‌نمایند. درحالیکه مطلب از



می‌گویند فلانی در خط فلان فرد است و فلانی در خط فلان آقا و یا او در خط فلان جامعه است و من امروز می‌گویم که در کشور ما یک خط بیشتر نیست و آن خط اسلام است. یعنی تمام این خط و خطوطهای دیگر در ظلمت است.

و حتی امام فرمودند که اگر ارتش بگوید من می‌خواهم پیروز شوم و سپاه بگوید من می‌خواهم فاتح گردم اگر بخاطر اثبات منیت کشته هم شدند هیچ ارزشی ندارد و شهید هم نیستند زیرا در این صورت می‌خواهند برای من خودشان کار بکنند.

بدین ترتیب اگر بنا شود که در امور تربیتی و یا فعالیت‌های دیگر براساس من کار بشود، آنوقت چطور می‌خواهند این بچه‌ها را از «من» نجات بدهند؟ آدم مبتلای به من می‌تواند بچه‌ها را از من بیرون آورد؟ این عملی نیست، «من» برای بزرگترها اینست که دورهم جمع شوند برای خودشان «من» درست کنند و «من» برای بچه‌ها اینست که استنماء نمایند و یا هم جنس گرائی بکنند. این شهوت است و آن هم شهوت و هردو چیزی غیر از ظلمت نیست و هردوی اینها حجاب است. و هردو پشت کردن بخورشید، لکن سنخیت ایندو فرق میکند و لذا مربی باید نخست ظلمت وجود خود را برطرف نماید تا بتواند ظلمت دانش آموز را بزداید. زیرا ظلمت بزرگترها ظلمت دوران بزرگی و ظلمت کودکان، ظلمت دوره کودکی است. و ظلمت دوران بزرگی بیشتر است. و ظلمت کودک بسیط و تاریکی بزرگترها پیچیده‌تر است، و البته هردو از توجه بخود و پشت کردن بخدا ناشی

پیامبر، لشکریان را سان دید و بچه‌ها و زن‌ها را جدا کرد و فرمود نفرات را بشمارید دیدند که تعداد آنها ۳۱۳ تا بود. پیامبر خوشحال گشت و گفت این همان عدد جنود طالوت است و در روایات هم داریم که وقتی امام زمان ظهور می‌کند با ۳۱۳ نفر قیام می‌کند و اینها کسانی نیستند که در خط باند بازی قرار گرفتند باشند. و هرکس در نهر باند بازی قرار گرفته است إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي.

من فکر می‌کردم که با ۳۱۳ نفر چگونه می‌شود جهان را اصلاح کرد. بعد وقتی که دیدم یک نفر همچون امام خمینی اینقدر اصلاح می‌نماید دریافتم که با ۳۱۳ نفر خیلی کارها را می‌شود انجام داد. و بکمک آنها می‌توان جهان غوطه‌ور در خود را بسوی خدا کشانید.

البته خود، گاهی بصورت تک سلولی است و گاه بصورت موجودی پریاخته که نام آنرا خود جمعی و یا خود اجتماعی می‌گذاریم پس نفس و حکومت نفسانی بر انسان حاصل چرخش زمین وجود انسان است نسبت به خورشید، که بدین ترتیب خود برای خویش حجاب و ظلمت شده است. تمام این خطوط و خط و خط بازها در ظلمت است و امام فرمودند بعضی

این وسیع‌تر است. انسان اگر یک ذره پارتی بازی بکند و کارها را بین دوست و رفیق خودش تقسیم نماید و قدرتها را جمع کند، انسان در این حالت امتحان میدهد. آنوقت است که مرتکبین این اعمال که مدتها زحمت هم کشیده‌اند و کارهای انقلابی و خدائی هم نموده‌اند بدلیل انجام همان تخلفات، اگر دستش را بتکاند می‌بیند که چیزی برایش نمانده است. و اینکه وقتی طالوت می‌خواست، با جالوت بجنگد اول یک تصفیه را لازم دید زیرا بدون آن تصفیه نمی‌توانست کار بکند در قرآن آمده است که «فلما فصل طالوت بالجنود. قال ان الله مبتليکم بنهر» (سوره بقره: آیه ۲۴۹) و قتیکه طالوت این جنود و لشکرها را جدا کرد و سان دید و از شهر خارج شد و در خارج شهر اردو زدند طالوت به آنها گفت: «ان الله مبتليکم بنهر» یعنی خداوند شما را آزمایش می‌کند و بدنبال آن فرمود: «فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده فشر بوا منه الا قليلاً منهم...» یعنی هرکس از آن نهر بخورد از من نیست و هرکس نخورد یا مشتتیش، برنگیرد از من است پس همه آشامیدند بجز عده‌ای از آنها، که در روایات عده‌ای که نیاشامیدند ۳۱۳ نفر ذکر شده است. در جنگ بدر هم وقتی

میشود.

وقتی دانش آموز نگاه می‌کند که یک معلم از معلم دیگر و یا از مدیر مدرسه ایراد می‌گیرد و او را تضعیف میکند و چند نفری با هم باند تشکیل میدهند و بخدا توجهی ندارند، در می‌یابد که همه این دعوها برسر قدرت است نه بخاطر انجام تکلیف الهی، نسبت به توصیه‌های شما که به او می‌گوئید برای خدا کار کنید، و خالص کار کنید بی اعتماد شده و سخن شما را نمی‌پذیرد و با خود می‌گوید که اینها قصد خدمت ندارند بلکه شیفته قدرند.

و یا وقتی که پدرش برای او تعریف کند که من فلان جا رفتم و آهن می‌خواستم بمن ندادند ولی به دیگری فلان تعداد دادند و من را به اینطرف و آنطرف پاس میدهند. یکی از من این مقداری رشوه می‌خواهد خوب اینها می‌آیند و برای بچه‌هایشان تعریف می‌کنند و بچه‌ها به اصل دین بی‌اعتقاد می‌شوند و دیگر این حکومت را حکومت اسلامی نمیدانند و بعد در بچه فساد پدید می‌آید و کودک به فساد گرانی و انحرافات جنسی و امثال اینها کشیده می‌شود.

شکوه‌ها و رنج‌هایی که اینها دارند و برخوردهائی که با آنها می‌شود به خانواده آنها منتقل میگردد و مسائل را برای زن و فرزندان خود بازگو مینمایند و وقتی هم که تعریف کردند موجبات ضعف اعتقاد و بی‌اعتقادی فرزندانشان به نظام فراهم می‌آید، و نظام هم که عنوان دینی دارد، طبعاً اینها به دین بی‌اعتقاد شده و در نتیجه به آن پشت می‌نمایند و به ظلمت خودشان رو می‌کنند.

بحث اینست که ما چگونه اینها را

بچرخانیم و این گردش از ظلمت بسوی نور را چگونه آغاز نماییم؟ و آن طلوع فجری که باید در درون یک کودک شروع و آغاز شود از کجاست؟ و مربی پرورشی این طلوع را چگونه آغاز کند؟ و چه کاری انجام دهد و چه بگوید که برای کودک فجری را طالع نماید. بطوریکه ایجادکننده مقدمه روز و خاتمه دهنده شب وجود او گردد و بتدریج تابش نور ادامه یابد تا اینکه وجود او چون ظهری روشن شود.

میزان نوری که در قلب انسان است بستگی به مقدار چرخش او دارد. و به عبارت دیگر بستگی به اندازه زاویه‌ای دارد که او در مقابل نور الهی در خود تنظیم نموده است. آنکه صد درصد پشت کرده و زاویه‌ای و محلی برای تابش نور الهی در قلب خویش نگذاشته ظلمت صد درصد است. و آنکه بین شب و روز است گاهی دلش روشن است و گاهی تاریک. زیرا زاویه او زاویه وسط است یعنی نه درست پشت کرده و نه بصورت کامل بخدا رو کرده است و آن کسی که قلبش شدیداً نورانی است و نور الهی با تلاؤل بیشتر بدان می‌تابد بخاطر اینست که زاویه تابش، بخط عمود نزدیکتر است. تابستان و پاییز و زمستان و بهار وجود انسان نتیجه زاویه تابش می‌باشد و انسان است که با عمل خود زوایای مختلفی میسازد. زاویه تابش نور خدا همیشه یکسان است اما انسان نسبت به آن تغییر پیدا می‌کند و به قول آن شاعر ترک که گفته است:

بنوجه ایشدر بنوجه کشدر
عالمه یازدر بیزه قشدر
یعنی هر چه بکاری همان را درو

می‌کنی و در حالیکه عالم، در بهار است برای ما زمستان است. در حالیکه نور او همیشه و نسبت به همه جا تلاؤل دارد، ایرادها از ماست که نسبت به او بد زاویه میگیریم، ما مدام به او می‌گوئیم چنین کن، چنان کن، برای ما چه نکرده، چه باید بکنند؟!!

شما در این دعائی که شب‌های جمعه می‌خواند چه می‌گوئید: مگر نمی‌گوئید، یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه یا صاحب المواهب السنیه صلّ علی محمد واله خیرالوری سحیة یا صاحب المواهب السنیه» یعنی چه؟ و دائم الفضل یعنی چه؟ یعنی فیضان نور خدا دائمی است. نور او پخش است و تلاؤل او همیشگی است و تو هم می‌گوئی خدا دائم الفضل علی البریه است و شما هم جزء بریه هستید. فضل خدا نسبت به تو دائمی است، زاویه موضعگیری ما نسبت به او به شکلی است که نور او را نمی‌گیریم و به آن پشت می‌کنیم. باسط الیدین بالعطیه یعنی دستش برای عطا باز است. صاحب المواهب السنیه موهبتهایش کم نیست بلکه خیلی زیاد است و ما خودمان را در معرض آن موهبت نمی‌بینیم.

ادامه دارد

پاورقی‌ها

- ۱- سوره یوسف. آیه ۳۳
- ۲- سوره هود. آیه ۴۵
- ۳- سوره هود. آیه ۴۶
- ۴- سوره آل عمران آیه ۱۹۰
- ۵- سوره فصلت: آیه ۲۱
- ۶- سوره بقره آیه ۲۶۴